

واکاوی قیام محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و نتایج و پیامدهای آن

دکتر صادق آیینه‌وند / استاد گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس
هادی بیاتی / دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی
هادی استهری / کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

موضوع اصلی در این مقاله، قیام محمد بن عبدالله نفس زکیه، از حسنین است. در ابتدا به مبانی و ماهیت فکری جنبش حسنین پرداخته شده است تا پس از روشن شدن این مبانی، بهتر بتوان دلیل قیام محمد نفس زکیه را تبیین کرد. از این رو، سعی نگارنده در این پژوهش بر آن است که به عوامل شکست قیام محمد بن عبدالله و پیامدها و نتایج این قیام بپردازد. عباسیان که خود را در برابر علویان فاقد مقبولیت کافی می‌دانستند، سعی داشتند استنادات و دلایلی مبنی بر مشروعیت خویش ارائه کنند. در مقابل، حسنین نیز برای مشروع جلوه دادن خود، استناداتی دال بر حق جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای خود قائل شدند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که حسنین نسبت به عباسیان، خود را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک‌تر می‌دانستند و در واقع، خود را مصداق حقیقی خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شمردند. از این رو و مطابق این معیار، با تکیه بر ادعاهایی نظیر وراثت ولایت و امامت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، حسب (افتخارات پدری) و نسب (خون و نژاد) والاتر، و بیعت عباسیان با آنها در عهد اموی، حق جانشینی پیامبر را متعلق به خود می‌دانستند.

کلیدواژه‌ها: محمد بن عبدالله، نفس زکیه، منصور، حسنین، عباسیان.

مقدمه

امویان در سال ۴۱ هجری به قدرت رسیدند؛ اما پس از به قدرت رسیدن، سنت خلفای راشدین را کنار گذاشتند و به سنت‌ها و معیارهای اسلامی بی‌اعتنایی کردند. از اوایل قرن دوم هجری، ناخرسندی نسبت به عملکرد آنان جامعه اسلامی را فراگرفت و حرکت ضداموی با تکیه بر شعار «شایستگی خاندان پیامبر برای حکومت» شکل گرفت.

علویان به همراه تیره‌های دیگر بنی‌هاشم، با هدف سرنگونی امویان و تأسیس حکومتی جدید، به صورت یک‌پارچه و متحد در نهضت شرکت کردند. سرانجام در سال ۱۳۲ق. حکومت اموی سقوط کرد. عباسیان که برنامه‌های خود را با تشکیلات منسجم و وسیعی پیش برده، توانستند علویان را کنار بگذارند و خود حکومت را در اختیار بگیرند. در این میان، حسنیان^۱، که از فعالان ضداموی به شمار می‌آمدند و از آغاز نسبت به نهضت خوش‌بین بودند از سرانجام آن اظهار ناخرسندی کردند و از پذیرش حاکمیت عباسیان سر باز زدند؛ و چون حکومت را حق علویان می‌دانستند، تصمیم به ادامه نهضت (این بار برضد عباسیان) گرفتند.

این تفکر باعث تقابل بین حسنیان و عباسیان گردید که موجب شکل‌گیری پنج قیام توسط حسنیان برضد عباسیان، شد. بنابراین، حسنیان فعالیت‌های گسترده‌ای را با هدف به چالش کشیدن مشروعیت حکومت عباسی و در صورت امکان، براندازی آن آغاز کردند. یکی از این قیام‌ها و نخستین آن، قیام محمدبن عبدالله معروف به «نفس زکیه» (۱۴۵ق) است. در این مقاله تلاش شده است تا به پرسش‌های ذیل که در بررسی قیام محمدبن عبدالله و پیامدهای آن، اهمیت ویژه‌ای دارند، پاسخ داده شود:

پرسش‌های تحقیق

۱. دلیل عدم پذیرش حاکمیت منصور از طرف محمدبن عبدالله چه بود؟
۲. زیربنا و مشخصه فکری و سیاسی قیام نفس زکیه چه بود؟
۳. پیامدها و آثار فکری و سیاسی قیام محمدبن عبدالله چه بود؟

۱. اصطلاح حسنیان، از لحاظ تاریخی به فرزندان امام حسن علیه السلام برای بازشناسی از فرزندان امام حسین علیه السلام (حسینیان) اطلاق می‌شود.

G. Deverdun, "Hasani" Encyclopedia of Islam. V.III, Leiden. 1979, p 256.

فرضیات

۱. حسنین خود را مصداق حقیقی خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دانستند. از همین روی، حاکمیت عباسیان را قبول نداشتند؛
۲. اندیشه «وراثت بنات»، «مهدویت» و «ایده‌های اصلاحی»، مهم‌ترین مشخصه فکری و سیاسی قیام محمد بن عبدالله بود.
۳. رشد مرثیه‌سرایی، سخت‌گیری بر علویان، تأسی به محمد بن عبدالله برای ادامه تلاش‌های سیاسی برضد عباسیان، که چندین سال دوام داشت، به تشکیل حکومت ادرسیان در مغرب انجامید. این پژوهش، از نوع پژوهش تاریخی، و روش انجام آن به صورت کتابخانه‌ای، و شیوه جمع‌آوری اطلاعات به شیوه فیش‌نگاری است. تلاش محقق در این پژوهش آن است که واقعیت‌های گذشته را از طریق جمع‌آوری اطلاعات، ارزشیابی و بررسی صحت و سقم این اطلاعات، ترکیب دلایل مستدل و تجزیه و تحلیل آنها، به صورتی منظم و عینی ارائه کند و نتایج پژوهش قابل دفاعی را در ارتباط با فرضیه‌ها و پرسش‌های پژوهش به دست آورد.

۱. ماهیت فکری قیام

امویان پس از روی کار آمدن، سیره خلفای راشدین را کنار گذاشتند و بر اساس معیارهای مخصوص خود، جامعه را اداره کردند. که این امر باعث نارضایتی بزرگان جامعه اسلامی شد. کم‌کم قیام‌هایی بر ضد امویان شکل گرفت که در نهایت، عباسیان (فرزندان عباس بن عبدالمطلب) توانستند با همکاری شیعیان علی عَلِيٌّ و دیگر مردم ناراضی، قدرت را به دست گیرند؛ اما پس از به قدرت رسیدن، علویان را کنار گذاشتند. حسنین که از آغاز در قیام بر ضد اموی‌ها حضور داشتند و آینده خوبی را برای این قیام پیش‌بینی می‌کردند، حالا با دیدن این وضع، قیام را بر ضد عباسیان ادامه دادند و کوشیدند به رهبری عبدالله بن حسن مثنی و فرزندانش فعالیت‌های گسترده‌ای را با هدف به چالش کشیدن مشروعیت حکومت عباسیان، و در صورت امکان براندازی آن انجام دهند. یکی از فرزندان عبدالله بن حسن، محمد معروف به «نفس زکیه» است، که نخستین قیام را بر ضد عباسیان آغاز کرد.

پیش از پرداختن به بحث محمدبن عبدالله ابتدا به مبانی و ماهیت فکری جنبش حسنیان پرداخته خواهد شد تا پس از روشن شدن این مبانی، بهتر بتوان دلیل قیام محمد نفس زکیه را تبیین کرد.

ماهیت فکری حسنیان، در قالب سه محور «حقانیت در خلافت»، «مهدویت» و «اندیشه‌های اسلامی» تنظیم شده است. هریک از این محورها، یکی از پایه‌های ماهیت فکری قیام حسنیان، و بالطبع محمد نفس زکیه است، در ادامه، این محورها بررسی می‌شوند تا ماهیت فکری جنبش تبیین، و ابعاد و زوایای آن روشن شود.

۱-۱. حقانیت در خلافت

از جمله ادعاهای قیام‌کنندگان حسنی، حقانیت و شایستگی آنها در جانشینی و خلافت پیامبر ﷺ بود. با شکل‌گیری نارضایتی از امویان در جامعه اسلامی و فعالیت‌های سیاسی بر ضد آنان، عباسیان که از نظر فعالیت سیاسی سابقه کمتری از علویان داشتند و در جامعه در برابر علویان از مقبولیت کمتری برخوردار بودند، در سایه علویان فعالیت می‌کردند و خود را یکی از گروه‌های طرفدار ایشان و اهداف آنان معرفی می‌نمودند. برای این ادعا، دلایلی را می‌توان برشمرد:

۱. ادعای خون‌خواهی علویان توسط عباسیان؛ از ابتدا تا مدتی پس از روی کار آمدن عباسیان جنازه یحیی بالای دار بود تا وقتی که دولت عباسی روی کار آمد جنازه او را از بالای دار به‌زیر آوردند و به خاک سپردند. ابومسلم خواست تا کشتندگان یحیی بن‌زید را به قتل برساند. از این رو به تعقیب آنان پرداخت و همه کسانی را که در قتل یحیی به‌نوعی شرکت جسته بودند، به قتل رسانید. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۱۶۹۱)

وقتی سر مروان را نزد ابوالعباس آوردند و پیش روی او نهادند، گفت: دیگر اهمیت نمی‌دهم که چه وقت مرگم فرا رسد، که به انتقام حسین و برادرانش، دویست کس از بنی‌امیه را کشته‌ام و باقی‌مانده جسد هشام را به تلافی پسرعمویم زید، سوزانیده‌ام. (مسعودی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۱)

۲. نامه‌نگاری ابوسلمه با دو بزرگ علوی، برای اینکه دعوت را متوجه آنان کند. (همان، ص ۲۵۸)

۳. سرگردانی و تناقض عباسیان در عملکرد و گفتار قبل و بعد از تشکیل حکومت عباسی؛ از جمله می‌توان به بیعت آنها با محمد نفس زکیه در دوره اموی اشاره کرد. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۱۹۷-۲۴۴)

۴. ادعاهای علویان مبنی بر استفاده عباسیان از شعارهای علویان، و استفاده از نیروی پیروان آنها در فعالیت‌های سیاسی خود در عهد اموی؛ از جمله نفس زکیه در نامه‌ای به منصور می‌نویسد: شما به نام ما دعوی این کار کردید و به کمک شیعیان ما درباره آن قیام کرده‌اید و به برکت ما توفیق یافته‌اید. (طبری بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۰۶/ ابن اثیر، بی‌تا، ج ۹، ۱۷۳)

۵. کوفه به عنوان مرکز نهضت ضد اموی، گرایش علوی داشت، نه گرایش عباسی. کوفه از شهرهایی بود که از جنبش حسینیان حمایت کرد. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۵۳/ طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۰۳)

پس با این تفاسیر می‌توان گفت که فعالیت‌های سیاسی آشکار عباسیان که از ۱۲۶ق. به بعد آشکار شد، به صورت غیرمستقل بوده و آنان به عنوان یکی از گروه‌های طرفدار علویان فعالیت می‌کردند. شروع فعالیت‌های سیاسی بنی‌هاشم به نظر می‌رسد پس از مرگ ولید بن یزید باشد. با مرگ ولید و پدید آمدن اختلاف میان فرزندان مروان، طرفداران بنی‌هاشم برای دعوت مردم پراکنده شدند. آنان ابتدا از راه ذکر فضایل علی بن ابی‌طالب علیه السلام و فرزندان آن حضرت و مصیبت‌هایی که بر سر آنها آمده بود، از کشت و کشتار و دربه‌داری، و گوشزد سایر مصیبت‌های آنان، مردم را به سوی خود متوجه کردند. چون کارها بر وفق مراد ایشان پیش رفت، و هر دسته مدعی منصب امامت برای رهبر خویش گشت، تا سرانجام بنی‌عباس رقبای خود را کنار زدند و منصب خلافت را ربودند. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۳۲۳)

عباسیان گرچه در سایه شعارهای علویان فعالیت کردند، زمانی که فرصت را مناسب دیدند، سعی کردند امور نهضت ضد اموی را در اختیار بگیرند و سرانجام توانستند نهضت را به نفع خود رقم بزنند. به هر حال، در ربیع الاول سال ۱۳۲ق. ابوالعباس سفاح به حکومت رسید و حکومت عباسیان آغاز شد. از این هنگام، مخالفت حسینیان با عباسیان آغاز شد. از آنجا که عباسیان تا پیش از این به شکل آشکار برای خود تبلیغ نکرده بودند و خود را در برابر علویان فاقد مقبولیت کافی می‌دانستند، کوشیدند استنادات و دلایلی مبنی بر مشروعیت خویش را ارائه دهند. آنها بدین منظور، به چند مسئله تمسک جستند: ۱. اهل بیت بودن عباسیان؛ ۲. وراثت اعمام؛ ۳. واگذار کردن حق خلافت علویان به عباسیان؛ ۴. شکست علویان از عباسیان. در اینجا ابتدا به استنادات عباسیان برای مشروع جلوه دادن حکومت خود می‌پردازیم و پس از آن به استنادات حسینیان در این باره خواهیم پرداخت.

۱-۱-۱. استنادات عباسیان

الف) اهل بیت بودن عباسیان

پس از مطرح شدن بحث شایستگی خلافت برای خاندان پیامبر ﷺ کشاکش میان آنها بر سر مسائل سیاسی شروع شد از آنجا که اصطلاح «اهل بیت پیامبر» اصطلاح کلی بود بار معنایی آن کل بنی هاشم را دربر می‌گرفت. پس بنی هاشم مترادف و هم‌معنای خاندان پیامبر ﷺ شد. عباسیان نیز در ابتدای حکومت، اصطلاح «اهل بیت» و دیگر اصطلاحات مشابهی را که در قرآن آمده‌اند و جایگاه مخاطبان آنها در میان مسلمانان بالاست، درباره خود به کار بردند. در همین مورد، سفاح در نخستین سخنرانی آغاز خلافتش، خاندانش را در شمار «اهل بیت پیامبر»، «ذوی القربی» و «عشیرتک الاقرین» آورد. گویند وقتی با ابوالعباس بیعت کردند، به منبر رفت و گفت: حمد خدای را که... و ما را اهل آن کرد و خویشاوندی و نزدیکی پیامبر خدا را خاص ما کرد و ما را از پدران وی پدید آورد و از شجره وی برویاند... وی را از ما کرد... و ما را در قبال اسلام و مسلمانان به مقامی والا نهاد؛ و بر این قرار، کتابی بر مسلمانان نازل فرمود... و در قرآن محکم منزل خویش فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً. و نیز فرمود: قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی. و همچنین فرمود: وانذر عشیرتک الاقرین... او در ادامه سخنرانی خود چنین گفت: «آن‌گاه بنی مروان به پا خاستند و آن (خلافت) را ربودند... و خاص خویش کردند. و به اهلش ستم کردند خدای مدتی مهلتشان داد تا وی را به خشم آوردند و چون به خشمش آوردند، به دست ما از آنها انتقام گرفت و حق را به ما بازگرداند... و توفیق ما اهل بیت به وسیله خداست.» (طبری، بی تا، ج ۱۱، ص ۴۶۱۸ - ۴۶۲۰)

پس با توجه به اشارات قرآنی و اهمیت خویشان نزدیک پیامبر ﷺ در برخی از آیات، عباسیان قصد داشتند با استفاده از اصطلاح «اهل بیت» و اصطلاحاتی همانند آن که در قرآن آمده است، مشروعیت خود را توجیه و گرایش عمومی را به خود جلب کنند.

ب) وراثت اعمام

عباسیان به دنبال مشروعیت بخشی برای خود بودند. از جمله مباحثی که آنها مطرح کردند، بحث «وراثت اعمام» بود، که مبدع و طراح آن، منصور بود. در سنت جاهلی عرب، پس از مرگ فرد

عموی او، جانشینش او می‌شود، و وراثت عم، بر بنت ارجحیت دارد؛ و چون پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تنها عموی زنده ایشان، عباس بود، پس حق وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس می‌رسد و از طریق او به فرزندان منتقل می‌شود. پس علویان که مدعی بودند، خلافت را از طریق حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث می‌برند، براساس این سنت جاهلی دیگر نمی‌توانستند حقی داشته باشند و از حق ارث محروم بودند. با این اوصاف، عباسیان ادعا می‌کردند که از حسنیان به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترند؛ چون آنها فرزندان عباس، عموی پیامبرند و حسنیان فرزندان علی، پسر عموی پیامبر؛ و چون عمو نسبت به پسر عمو اقرب است، پس عباسیان به پیامبر نزدیک‌ترند. این اندیشه، نظر حسنیان را که ادعا می‌کردند فرزندان فاطمه علیها السلام دختر رسول خدایند، رد می‌کرد. در واقع، مطابق این ادعا، تلاش و تکاپوهای سیاسی پنهان و آشکار علویان در قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، که قسمت عمده‌ای از مشروعیت‌یابی آنها به سبب انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نادیده انگاشته می‌شد و مبنایی دیگر و بی‌سابقه، پایه و اساس مشروعیت‌بخشی قرار می‌گرفت. منصور سعی کرد این نظریه را ترویج دهد و برای این کار به فقه و سنت استناد کرد و آن را به نظریه‌ای دینی و سیاسی تبدیل نمود و شعرا نیز از آن حمایت کردند.

پس از روی کار آمدن منصور، او به شدت در برابر ادعاهای سیاسی حسنیان موضع گرفت. یکی از اسناد به جای مانده در خصوص موضع‌گیری او در برابر حسنیان، نامه‌ او به نفس زکیه است که در آن، ضمن رد ارث برای حسنیان از پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق حضرت فاطمه علیها السلام حقانیت عباس عموی پیامبر را در ارث‌بری مطرح ساخت: «گفته بودی شما فرزندان پیامبر خداييد. خدای تعالی در کتاب خویش گوید: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم»^۱ (احزاب، ۴۰) شما فرزندان دختر او ييد. این قرابتی نزدیک است؛ اما نه سبب میراث می‌شود و نه موجب ولایت و امامت. چگونه به سبب آن ارث توانی برد؟» (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۱۰) و همچنین در جای دیگر از نامه خود می‌نویسد: «همه افتخار تو به قرابت زنان بود که خواسته‌ای او باش و غوغاییان را بدان گمراه کنی؛ اما خدا زنان را همانند عمویان و پدران و نزدیکان و دوستان نکرده، که خدا عمو را همانند پدر کرده و در کتاب خویش آن را بر مادر دور مقدم داشته است... و سنتی که درباره آن میان

^۱ . محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست.

مسلمان خلاف نیست، چنین است که پدر بزرگ مادری و دایی و خاله ارث نمی‌برند.^۱ (همان، ص ۴۸۰۸-۴۸۱۰)

شاعران مدیحه‌گوی عباسیان نیز در اشعار خود، از نظریه «وراثت اعمام» حمایت کردند. (همان، ص ۴۷۹۸-۴۷۹۹) حمایت آنان در دوره‌های گوناگون از این نظریه، بیانگر دو نکته است: نخست، اهمیت این نظریه برای حکومت عباسی که با تشویق شاعران سعی در گسترش و پخش آن در جامعه داشتند، دوم، عدم انحصار نظریه «وراثت اعمام» به ابوجعفر منصور، و حمایت خلفای بعدی عباسی از این نظریه.

از جمله اشعار سروده شده در حمایت از این نظریه، اشعار ابن هرمة است. وقتی محمد قیام کرد، ابن هرمة خطاب به ابوجعفر شعری گفت به این مضمون: «...خلافت را کسان به تو ندادند. میراث محمد از آن شماست که وقتی ریشه‌های حق برفت، شما ریشه‌های آن بودید» (همان، ص ۴۷۹۸-۴۸۰۰)

ج) واگذار کردن حق خلافت علویان به عباسیان

در نامه‌ای که منصور برای نفس زکیه می‌نویسد، هر چند حق علویان را در خلافت می‌پذیرد، اما ادعا می‌کند که علویان حق خود در خلافت را فروخته‌اند. او در نامه خود ادعا می‌کند که امام حسن علیه السلام خلافت را به چند پاره درم به معاویه فروخته است. پس دیگر علویان حقی در خلافت ندارند. (همان، ص ۴۸۱۱)

د) شکست علویان از عباسیان

منصور در نامه خود به نفس زکیه، حقانیت عباسیان را به او یادآور شد و به او نوشت: علویان در قیام بر ضد امویان ناکام ماندند و عباسیان بودند که انتقام آنها را گرفتند و قدرت را از چنگ بنی‌امیه درآوردند. منصور در نامه‌اش به نفس زکیه، این مطلب را چنین مطرح می‌کند: «... پس از آن بر ضد بنی‌امیه قیام کردید، که شما را بکشند و بر تنه‌های خرما بیاویختند و به آتش بسوختند و از ولایت‌ها تبعید کردند تا وقتی که یحیی بن زید در خراسان کشته شد. مردانان را می‌کشند و

۱. برای آگاهی بیشتر، رک: طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۱۲.

کودکان و زنان را اسیر می‌کردند و در محمل‌های بی‌فرش چون، اسیران جلب‌شده، سوی شام می‌بردند؛ تا وقتی که ما قیام کردیم و انتقام خون شما را خواستیم و خون‌های شما را تلافی کردیم...» (همان، ص ۴۸۱۱) و در پایان نامه خود می‌نویسد: «... از پی انتقام خون شما بودیم و آنچه را نتوانسته بودید و برای خویشتن نگرفته بودید، گرفتیم» (همان، ص ۴۸۱۳)

۲-۱-۱. استنادات حسنیان

الف) علویان، وارثان امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام

بزرگ‌ترین ادعای سیاسی علویان، به‌ویژه حسنیان، در عهد اموی و سپس عهد عباسی این بود که وارث امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام هستند. مهمترین سند در این رابطه نامه نفس زکیه به منصور است.

او در ابتدای سخنان خود چنین می‌گوید: «حق، حق ماست و شما به‌نام ما دعوی این کار کرده‌اید و به‌کمک شیعیان ما درباره آن قیام کرده‌اید و به برکت ما توفیق یافته‌اید. پدر ما علی، وصی بود؛ چگونه ولایت او را به‌ارث برده‌اید، در صورتی که فرزندان وی زنده‌اند؟» (همان، ص ۴۸۰۶)

ب) حسب و نسب علویان

محمد نفس زکیه پس از اینکه ادعا می‌کند علویان حکومت و ولایت را از علی علیه السلام به‌ارث می‌برند، حسب و نسب علویان را بالاتر از سایر بنی‌هاشم می‌داند. وی در نامه خود پس از بیان ارث‌بری از علی علیه السلام چنین می‌نویسد: «... و نیز می‌دانی که هیچ‌کس به طلب این کار برنیامده است که به نسب و حرمت و وضع، و حرمت نیاکان، همانند ما باشد؛ و هیچ‌کس از بنی‌هاشم به قرابت و سابقه و فضیلت، همانند ما نیست. ماییم که اعقاب مادر پیامبر خدا فاطمه دختر عمریم که در جاهلیت بود و اعقاب دختر وی فاطمه‌ایم که در اسلام بود، نه شما. خدا ما را برگزید و برای ما برگزید. نیای ما از جمله پیامبران، محمد بود صلی الله علیه و آله و از جمله گذشتگان، نخستین مسلمان، یعنی علی بود؛ و از جمله زنان، خدیجه طاهره سرور زنان بود؛ نخستین کسی که سوی قبله نماز کرد؛ و از جمله دختران، بهترشان بود؛ فاطمه سرور زنان بهشتی؛ و از موالید اسلام، حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی». (همان، ص ۴۸۰۶-۴۸۰۷)

پس از این، محمد نسب خود را چنین برمی شمرد: «نسب علی از دو سوی به هاشم می‌رسد و نسب حسن از دو سوی به عبدالمطلب می‌رسد، نسب من از دو سوی به پیامبر خدا ﷺ می‌رسد. از سوی حسن و از سوی حسین، که نسب من از همهٔ بنی هاشم والاتر است، و پدرم از همه خالص‌تر... خداوند پیوسته در جاهلیت و اسلام، پدران و مادران مرا برگزیده است. حتی در جهنم برای من برگزیده که من زادهٔ بهترین نیکانم و زادهٔ بهترین بدان، زادهٔ بهترین مردم بهشت و زادهٔ بهترین مردم جهنم. (همان، ص ۴۸۰۷)

ج) بیعت با محمد نفس زکیه در عهد اموی

اخبار مربوط به بیعت با محمد نفس زکیه در دوران اموی، پراکنده و مختلف است. مهم‌ترین خبر دربارهٔ بیعت با محمد در دوران اموی، بیعت بزرگان هاشمی در «ابواء»^۱ است. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۱۹۷)

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین این نشست را چنین توضیح می‌دهد:

«گروهی از بنی هاشم در «ابواء» انجمنی تشکیل دادند که در میان آنها، ابراهیم بن محمد (معروف به ابراهیم امام)، ابوجعفر منصور، سفاح،^۲ و صالح بن علی، و عبدالله بن حسن، و پسرانش محمد و ابراهیم، و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، و دیگران [حضور داشتند]. صالح بن علی از آن میان گفت: شما خود به خوبی می‌دانید که گردن‌های مردم تنها به سوی شما کشیده (و به شما متوجه هستند) و اینک خداوند شما را در این جایگاه گرد آورده. پس همگی یک تن را از میان خود انتخاب کنید و با او بیعت کنید و هم پیمان شوید تا خدا کار را بر شما راست آرد. عبدالله بن حسن از آن میان برخاست و گفت: «شما همه می‌دانید که این فرزند من، همان مهدی موعود است؛ پس همگی با او بیعت کنید»

ابوجعفر منصور در تأیید گفتار عبدالله بن حسن گفت: چرا بیهوده خود را گول می‌زنید؟ به خدا سوگند، شما به خوبی دانسته‌اید که توجه مردم به هیچ کس مانند توجهی که به این جوان (محمد بن عبدالله) دارند، نیست؛ و سخن هیچ کس را مانند سخن او نپذیرند. پس از این سخنان،

۱. نام جایی است میان مدینه و جحفه، و فاصله‌اش تا جحفه ۲۳ مایل است.

۲. نام سفاح در روایت، سحیم بن حفص آمده است.

همگی با محمد بیعت کردند و دست به دست او دادند. (همان، ص ۱۹۷) در ادامه خبر آمده است که جعفر بن محمد علیه السلام پس از بیعت با محمد وارد انجمن شد و زمانی که از هدف و نتیجه نشست آگاه شد، (مهدویت) محمد را رد کرد، و از به خلافت رسیدن سفاح و برادران و فرزندان او خبر داد. (همان، ص ۱۹۸)

گذشته از اخبار مربوط به نشست «ابواء» و اینکه چه کسانی در این انجمن با او بیعت کردند یا نکردند، گزارش‌های دیگری وجود دارد مبنی بر اینکه عباسیان در عهد اموی با محمد بیعت کرده‌اند.

ابوالفرج در *مقاتل الطالبین* از بیعت همه بنی‌هاشم به جز جعفر بن محمد علیه السلام با نفس زکیه خبر می‌دهد. (همان، ص ۲۲۲) همچنین علت اصلی اینکه سفاح و منصور برای دست‌یابی به محمد و ابراهیم پافشاری داشتند، را بیعت هر دوی آنها با محمد می‌داند. (همان، ص ۲۲۳-۲۲۴ و ۱۹۸)

۲-۱. مهدویت

۱-۲-۱. مهدویت محمد در معنای نجات‌بخش

اخبار و روایات مربوط به «مهدی» و ظهور او در جامعه اسلامی، از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت؛ اما از زمانی که ستم‌امویان در جامعه احساس شد و مردم در تنگنا و فشار زیادی قرار گرفتند و سرکوب‌گروه‌های فکری و عقیدتی و سیاسی مخالف در جامعه شدت گرفت، اندیشه انتظار منجی در جامعه نمایان شد. یکی از ابعاد معنایی «مهدویت»، معنای «نجات‌بخشی» آن است. به نظر می‌رسد اصطلاح «مهدی» برای نفس زکیه، در معنای «نجات‌بخش» آن به کار می‌رود. نه در معنای «مهدویت» و بحث موعود بودن. روایاتی در *مقاتل الطالبین* آمده است که بحث «مهدویت» محمد را نفی می‌کند و با آوردن روایاتی، در پایان نتیجه می‌گیرد که چگونه ممکن است نفس زکیه «مهدی» موعود باشد، با اینکه کشته خواهد شد. و نیز با آوردن سخنان منصور که «مهدویت» او را رد کرده و این سخن جعفر بن محمد علیه السلام که سرانجام او کشته خواهد شد، می‌گوید که او ادعای مهدویت نداشت. (همان، ص ۲۳۳-۲۳۷)

نفس زکیه چند ویژگی داشت که با مهدی در روایت پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق بود: خالی همچون خال پیامبر صلی الله علیه و آله میان دو کتف او بود؛ نام او نام پیامبر و نام پدرش نیز همنام پدر پیامبر بود. (همان،

ص ۲۲۷) همچنین نسب پدرش از دو طرف (پدري و مادري) به حضرت فاطمه عليها السلام می‌رسید. (همان، ص ۲۳۲-۲۳۳) آن گونه که از روایات برخی منابع برمی‌آید، «مهدویت» محمد پیش از تولدش مشخص بوده است. فاطمه دختر امام حسین عليه السلام، مادر عبدالله بن حسن، قابلیت زنانه فرزندان خویش را برعهده داشت. او در پاسخ به اعتراض فرزندان خود می‌گفت: من گمشده‌ای دارم که اگر بدو دسترسی یافتم، از این کار دست می‌کشم؛ و چون محمد بن عبدالله به دنیا آمد، از این کار دست کشید. (همان، ص ۲۲۷)

در برخی از اشعار شعرای دوران اموی نیز مسئله «مهدویت» نفس زکیه در زمان تولدش تبلور یافته است: «...اوست پیشوای هدایت و راهنمای طریقت، و خود راه یافته است. همان کسی است که بنی امیه را پس از عزت خوار کند و هم آل ابی العاص را که خود آواره و سرگردان گشته‌اند. ... و این مطلب، مژده‌ای است که از دو جد بزرگوارش علی و احمد به ما رسیده». (همان، ص ۲۳۳) محمد نفس زکیه از همان ایام کودکی به نام «مهدی» نامیده می‌شد (همان، ص ۲۳۲) و از هنگامی که به دنیا آمده بود، پیوسته آل محمد او را پنهان می‌داشتند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کردند که نام «مهدی» محمد بن عبدالله است و امید داشتند که مهدی او باشد؛ و از این رو به ولادتش مسرور شده و محبتی به او پیدا کرده بودند. (همان، ص ۲۳۳) عبدالله بن حسن در جلسه «ابواء» که برای انتخاب خلیفه بود، پسرش را «مهدی» خطاب کرد و از همگان خواست با او بیعت کنند. (همان، ص ۲۴۱ و ۱۹۷-۱۹۸) این شواهد بیانگر آن‌اند که «مهدویت» محمد برای عموم جامعه روشن و آشکار بوده، و با توجه به شباهت اسمی و جسمی میان محمد نفس زکیه با پیامبر صلی الله علیه و آله، و احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شباهت‌های پیامبر و مهدی وجود داشت، (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ص ۲۲۴) این مسائل در استقبال عمومی از محمد بسیار مؤثر بود.^۱

در اینجا باز باید بر این نکته اشاره کرد که اصطلاح «مهدی» برای نفس زکیه، با توجه به اسناد و منابع تاریخی و اشعار شعرا، صرفاً در مفهوم منجی معنا می‌یافت. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۱۹۸ و ۲۴۱ / ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ص ۲۲۵) و می‌توانست در ایجاد محبوبیت او در بین مردم مؤثر باشد و آنان را به سمت او جذب کند.

۱. برای آگاهی بیشتر درباره نامیدن محمد به «مهدی»، رک: اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۲۷-۲۳۳.

۳. اندیشه‌های اسلامی

با روی کار آمدن امویان، به تدریج سنت‌های جاهلی در جامعه اسلامی احیا شد؛ سنت‌هایی که اسلام آن را نفی کرده بود. روی کار آمدن امویان، همراه با ترک سنت پیامبر ﷺ سیره خلفای راشدین، و ظهور و احیای اندیشه‌های جاهلی در عرصه حکومت اسلامی بود. این اعمال باعث نارضایتی جامعه اسلامی و بزرگان شد. اگر در جامعه کسی می‌توانست آموزه‌های اسلامی و سنت نبوی را احیا و تقویت کند، می‌توانست از حمایت اکثریت جامعه مسلمان و معتقدان به قرآن و سنت پیامبر ﷺ برخوردار باشد. از آن رو، اگر هر کس ضد اموی‌ها - و پس از آن ضد عباسی‌ها - قیام می‌کرد و یکی از شعارهای خود را احیا و اجرای اندیشه‌های اسلامی قرار می‌داد، از حمایت گروه‌های بی‌شماری از مسلمانان برخوردار می‌شد. شعارهای حسنیان نیز بر همین اساس بود. آنان با تکیه بر شعارهایی اساسی، چون اجرای احکام اسلام و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ حکومت عباسیان را فاقد مشروعیت و غیراسلامی معرفی می‌کردند. محمد نفس زکیه در نامه‌ای به منصور، او را فرعون نامید. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۰۶) و همچنین در نخستین سخنرانی خود بعد از تصرف مدینه، منصور را طغیانگر، دشمن خدا و فرعون نامید، که حرام خدا را حلال، و حلال را حرام کرده و گنبد سبز را از روی عناد با قدرت خدا و تحقیر کعبه، نهاده است. (همان، ص ۴۷۹۴)

۲. قیام محمد بن عبدالله

۲-۱. محمد نفس زکیه

محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب را صریح (و خلص) قریش می‌گفتند؛ چون در میان مادران او تا قریش، کنیزی وجود نداشت. علما و دانشمندان آل‌ابی‌طالب او را «نفس زکیه» و «مقتول احجار الزیت» می‌نامیدند. (همان، ص ۲۲۲) مسعودی دلیل نام‌گذاری او را چنین بیان می‌کند: وی را از فرط زهد و عبادت، نفس زکیه نامیدند. (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۹۸) و همچنین روایتی را به علی علیه السلام نسبت می‌دهند که فرمود: یکی از فرزندان ایشان در احجار زیت به شهادت می‌رسد. چون محمد در همان مکان کشته شد. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۲۵۱) از این رو پس از مرگش «نفس زکیه» نامیده شد. (همان، ص ۲۲۲-۲۴۳) محمد در ۹۳ ق. متولد شد؛ (ابوالعباس حسنی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۲۴) اما ابوالفرج زمان تولد او را سال ۱۰۰ق آورده است. (طبری، ص ۲۲۶) ولی چون هنگام شهادت ۵۲

سال داشت، روایتی که او را متولد ۹۳ق می‌داند، درست است. محمد در میان خاندان خویش از همه برتر، و نسبت به علم و دانش به کتاب خدا از همگان داناتر بود. او در امور دینی فقیه‌تر، و شجاعت و جود و صلابت او از همگان بیشتر بود. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۲۲۲)

۳. قیام در مدینه

زمان قیام محمد، در تمامی کتب معتبر، سال ۱۴۵ هجری قمری ذکر شده است؛ اما در خصوص ماه آغاز قیام، روایت‌های مختلفی وجود دارد؛ برخی آن را اواخر ماه جمادی‌الآخر، و برخی دیگر اوایل ماه رجب دانسته‌اند. (همان، ص ۴۷۹۲/اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۵۰/ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۶۴/مسعودی، ۱۳۴۹، ص ۳۲۲) درباره علت قیام علنی و سریع محمد نفس زکیه در این زمان، نظرات مختلفی وجود دارد؛ از جمله:

- فشاری که از جانب ریاح بن عثمان در جست‌وجوی محمد بر او وارد شد و او را ناچار به قیام کرد؛ (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۹۷۲/یعقوبی ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۶۸)

- دستگیری بنی‌حسن و پیروان نفس زکیه توسط منصور؛ (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۷۸۶/ابن‌اثیر، ج ۹، ص ۱۶۴-۱۶۵)

- این تاریخ، زمان ازبیش تعیین‌شده محمد بود که با برادرش ابراهیم و سایر پیروانش هماهنگ کرده بود؛ (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۹۸)

- برخی یاران محمد، از تأخیر او در قیام انتقاد نمودند و به او اعتراض کردند، تا اینکه سبب شد قیام کند؛ (طبری، بی‌تا، ص ۴۷۸۷/اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۴۸)

- ریاح، موسی بن عبدالله را، که در یافتن محمد نفس زکیه مزاحمت ایجاد می‌کرد، به عراق فرستاد. از این رو، محمد برای نجات برادرش قیام کرد. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۴۷-۲۴۸)

در هر صورت، محمد قیام کرد و توانست مدینه را بدون مقاومت جدی تصرف کند و مردم در بیشتر شهرها و بادیه‌ها با او بیعت کردند (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۹۸ و ۱۳۴۹، ص ۳۲۲) وقتی خبر قیام محمد به منصور رسید، از یک سو نگران، و از سوی دیگر شادمان شد؛ از اینکه چگونه با قیام روبه‌رو شود، هراس داشت؛ (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۵۲/طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۰۲-۴۸۰۳/ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۶۹) و از اینکه سرانجام محمد قیام کرد و تکلیف را مشخص نمود، خوشحال بود. او

می‌گفت: «به‌خدا اگر خبر قیام درست باشد، من او را کشته‌ام» (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۵۲) نکته قابل ذکر اینکه فقها و محدثان از قوی‌ترین و اساسی‌ترین حامیان جنبش حسنیان بودند فتوایهای مالک بن انس فقیه مدینه، و ابوحنیفه فقیه عراق، نقش اساسی در گرایش مردم به نفس زکیه داشت اگر حمایت‌های فقها از جنبش حسنیان نبود، اقبال عمومی مردم به حسنیان به این شکل صورت نمی‌گرفت. مطابق برخی اخبار، مالک بن انس بیعت با منصور را باطل شده اعلام کرد و مردم را به بیعت با نفس زکیه فرا خواند. (همان، ص ۲۸۳/هارونی، ۱۴۱۷، ص ۲۷۷/محلّی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۹۲)^۱

۴. رویارویی دو سپاه

منصور، عیسی بن موسی، برادرزاده خود را به جنگ با محمد فرستاد. مردم مدینه، بیشتر به دلیل مخالفت با عباسیان با محمد متحد بودند، نه برای طرفداری از او. از این رو، چون خبر رسیدن نیروهای عباسی به مدینه رسید، مردم در حمایت از محمد سست شدند.

سرانجام جنگ شروع شد و نیروهای محمد با شعار «احد احد» - که شعار پیامبر در غزوه حنین بود - وارد جنگ شدند. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۳۴/ابن اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۸۶) جنگی سخت، از صبح تا عصر در گرفت. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۳۷/ابن اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۸۶) سپاهیان عباسی، جنگیدن محمد را به جنگیدن حمزه تشبیه می‌کردند. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۵۸/طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۴۲) محمد، زمانی که شکست را احساس کرد، بیعت را از یاران خود برداشت تا در جنگیدن یا ترک جنگ آزاد باشند. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۳۹/ابن اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۸۷) بسیاری از مردم محمد را رها کردند. محمد در عصر دوشنبه چهاردهم رمضان سال ۱۴۵ هجری، در حین جنگ کشته شد. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۴۴/ابن اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۹۴/اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۶۱) سر محمد نفس زکیه به کوفه نزد منصور برده شد و او دستور داد سر را در کوفه و سایر شهرهای دیگر بچرخانند. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۵۰/ابن اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۹۰) زینب خواهر محمد، و فاطمه دخترش، کسی را نزد عیسی فرستادند تا اجازه دهد بدن محمد را دفن کنند. او نیز به آنها اجازه داد و محمد در بقیع دفن شد. (طبری، بی‌تا، ۱۳۴۹، ص ۴۸۴۸/اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۶۱-۲۶۲/ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲)

۱. برای آگاهی بیشتر از رابطه مالک بن انس و ابوحنیفه با قیام نفس زکیه، رک: طبری، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۱۴-۴۲۷/اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۸۳/بلاذری، ۱۹۷۷م، ص ۸۸.

۵. زیدیان و قیام نفس زکیه

از مهم‌ترین پیروان قیام‌کنندگان حسنی پیروان زیدبن‌علی بودند. از جمله آنان می‌توان به حسین و عیسی، پسران زید، اشاره کرد که در قیام نفس زکیه شرکت داشتند. البته پسر دیگر زید، یعنی محمد، به حسنیان نپیوست و حتی در سپاه عیسی بن موسی شرکت داشت و پیش از جنگ سعی کرد طی یک سخنرانی، پیروان نفس زکیه را از پیرامون او بپراکند. (طبری، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۴۱ و ۴۵۱ / اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۶۷ و ۲۷۷) عیسی بن زید از یاران برجسته نفس زکیه بود. از او نقل شده است که به نفس زکیه گفت: هر کس از خاندان ابوطالب را که با تو مخالفت کرد، به من بسپار تا او را بکشم. او در همین راستا می‌خواست عبدالله بن حسین را که با محمد بیعت نکرد، بکشد؛ ولی محمد او را از این کار بازداشت. وی در قیام نفس زکیه فرماندهی یکی از جناح‌های سپاه را برعهده داشت. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۹۷ و ۲۸۳ / الهی زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۸۸-۱۹۲)^۱

در کتب ملل و نحل نیز عموماً رهبران حسنی را امامان زیدیان خوانده‌اند. (شهرستانی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۵۴-۱۵۷) نوبختی گروهی از زیدیان موسوم به «حسینی» را پیرو محمد بن عبدالله معرفی کرده و نوشته است آنها پس از زید و یحیی و عیسی بن زید به امامت نفس زکیه معتقدند. (نوبختی، ۱۳۵۵، ص ۵۸-۵۹) ابن خلدون در مقدمه می‌نویسد: گروهی از زیدیان معتقدند یحیی بن زید، نفس زکیه را جانشین قرار داد. پس از او ابراهیم بن عبدالله به امامت رسید و پس از ابراهیم، ادريس بن عبدالله امام است. (ابن خلدون، ۱۴۱۰ق، ص ۲۰۰) برخی نویسندگان معاصر نیز از قیام‌های حسنیان با عنوان قیام‌های زیدیان یاد کرده‌اند، از جمله، فاروق عمر معتقد است حسنیان و زیدیان ضد عباسیان متحد شدند؛ از این رو، زیدیان قیام‌کنندگان حسنی را در شمار امامان خود آوردند. (عمر فوزی، ۱۹۹۹م، ص ۳۰)

نکته قابل ذکر اینکه زیدیان گرچه از رهبران حسنی حمایت کردند و در قیام‌هایشان شرکت داشتند ولی پیروان مطیعی نبودند و با اظهار نظرها و تذکرات و مخالفت‌های خود، اسباب تشنج را در سپاهیان و پیروان رهبران حسنی فراهم می‌کردند. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۳۴۴-۳۴۵ و ۴۶۸-۴۶۹)

۱. برای آگاهی بیشتر از نیروهای زیدیه در سپاه نفس زکیه، رک: اصفهانی، ۱۳۴۹، ج ۴، ص ۴۴۴-۴۴۸.

۶. عوامل شکست قیام نفس زکیه

حکومت محمد در مدینه، بیش از چند ماه دوام نیاورد و پیش از آنکه قیامش سامانی بگیرد، با حمله سپاه عباسی به شکست انجامید. قیام محمد، مانند هر قیام دیگری، اشکالات و کمبودهایی داشت. می‌توان دلایل شکست قیام نفس زکیه را می‌توان چنین برشمرد:

۱-۶. قیام زودهنگام و شتاب‌زده و بدون سازمان‌دهی

از زمانی که نفس زکیه از بیعت سر باز زد، منصور در صدد کشف فعالیت‌های مخفیانه او برآمد و با به‌کارگیری تدابیر ویژه، از قبیل ارسال جاسوس، فرستادن نامه از زبان پیروان حسنین مبنی بر حمایت از آنان، و تحت فشار قرار دادن محمد با تعقیب و پیگیری، فعالیت‌های او در جهت گسترش و تقویت قیام را به شدت محدود کرد. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۴۲-۴۸۴۳ و ۴۷۸۶/اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۰۲-۲۰۳) واکنش زیرکانه منصور و تلاش‌های همه جانبه او سبب شد محمد بدون نیروی کافی و سازمان‌دهی جدی، قیام کند. اصفهانی در مقاتل، به این عجله محمد اشاره می‌کند و می‌گوید: محمد در خروج خویش شتاب کرد و پیش از آنکه فرستادگان او در اطراف، به‌طور کامل از مردم بیعت گیرند، به این کار اقدام نمود. (همان، ص ۲۴۷) این تعجیل باعث شد، بین محمد و ابراهیم هماهنگی به‌وجود نیاید. اگر محمد و ابراهیم با هماهنگی و به‌صورت هم‌زمان از دو سو قیام می‌کردند، امید به پیروزی بسیار بالا می‌رفت. (J.Lassener, 1998, p. 71-77)

۲-۶. تنوع سپاه و بروز اختلافات قبیله‌ای

سپاه محمد از قبایل و گروه‌های مختلف تشکیل شده بود که هر یک با هدف و انگیزه خاصی به این قیام پیوسته بودند. این تنوع، همراه با تعصبات قبیله‌ای، خود باعث شکل‌گیری سلیقه‌های متفاوت و دودستگی در سپاه می‌شد. برای نمونه می‌توان به ماجرای سلام گفتن خوات بن‌بکیر و جوانی از قریش به نفس زکیه اشاره کرد (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۷۹۸) که به اختلاف قبایل بنی‌سلیم و بنی‌شجاع، از طرفداران محمد انجامید، و در پیدایش دودستگی، یا دست‌کم ایجاد درگیری بین سپاهیان محمد مؤثر بود. (همان، ص ۴۸۲۵-۴۸۲۶)

۳-۶. عدم تخصص نیروها از لحاظ نظامی

در سپاه محمد از هر قشری وجود داشت؛ به گونه‌ای که بسیاری از این افراد مردان جنگی به‌شمار نمی‌آمدند و از لحاظ نظامی، تخصص کافی نداشتند. در مقابل، سپاه عباسی از نیروهای زبده و متخصص در جنگ تشکیل شده بود، و منصور پیش از این، شورش‌های بسیاری را با آنها فرو نشانده بود. این مسئله، نقش اساسی در شکست محمد نفس زکیه داشت.

۴-۶. نامناسب بودن مدینه برای مرکزیت قیام

نفس زکیه مدینه را مرکز قیام قرار داد؛ در حالی که این شهر از حیث نیرو و امکانات همچنین موقعیت استراتژیک، برای قیام مناسب نبود و آمادگی دفاع در برابر سپاه عباسی را نداشت. همان گونه که نافع بن ثابت و عبدالحمید بن جعفر به محمد گوشزد کرده بودند، مدینه نه سلاح، نه نیرو و نه مال داشت. مدینه شهر علم و مذهب بود، نه شهر نظامی. از لحاظ سیاسی نیز آنان به علویان گرایش نداشتند. (همان، ص ۴۸۱۴-۴۸۲۵) از لحاظ اقتصادی نیز حجاز خودکفا نبود و مواد غذایی و کالاهای اساسی آن از مناطق دیگر تأمین می‌شد؛ چنان‌که یکی از اقدامات منصور برای مقابله با قیام محمد، محاصره اقتصادی مدینه بود. (همان، ص ۴۸۲۱)

۵-۶. امکانات و تدابیر منصور

بهره‌مندی از امکانات، تدابیر و زیرکی منصور نیز از عوامل شکست قیام محمد است. سپاه عباسی در این زمان، از نیروهای نظامی ماهر و فداکار تشکیل شده بود. منصور از امکانات اقتصادی برای تعقیب و تحت فشار قرار دادن محمد و تبلیغات ضد او استفاده کرد. توان مالی منصور باعث شد تا دست محمد بن خالد را در صرف هزینه برای پیدا کردن محمد باز بگذارد. (همان، ص ۴۷۵۷) منصور در رویارویی با این قیام، استبداد رأی به خرج نداد و از مشورت بزرگان عباسی، صاحب‌نظران و تدبیر آنها در مقابله با قیام محمد استفاده کرد. (همان، ص ۴۸۲۱ و ۴۸۰۳ - ۴۸۰۴ / مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۹۸-۲۹۹ / J.Lassener, 1998, p. 71-77)

سپاه عباسی تا آخرین لحظات پیش از جنگ و حتی در هنگام جنگ، از طریق تبلیغات و نامه‌نگاری کوشید تا سپاه محمد را تضعیف کند و آنها را متواری سازد. (اصفهانی، ۱۳۴۹، ص ۲۵۴-۲۵۵)

۶-۶. اشتباه محمد در تصمیم‌گیری و بی‌توجهی به پیشنهادهای سازنده

محمد به پیشنهادهای درست و سازنده‌ای که در طول قیام به او شد، توجهی نکرد؛ از جمله به محمد پیشنهاد شد که مدینه را مرکز قیام قرار ندهد؛ چون محل مناسبی برای قیام نبود؛ زیرا نه نیرو و سلاح داشت و نه آذوقه و مال؛ ولی محمد نپذیرفت. هنگامی که خبر نزدیک شدن عیسی بن موسی به مدینه رسید، محمد با یاران خود به مشورت پرداخت. عده‌ای به او پیشنهاد کردند که برای جنگ از مدینه خارج شود؛ چون مدینه را محل مناسبی برای جنگ نمی‌دانستند. در مقابل، گروهی پیشنهاد کردند در مدینه بمانند و برای دفاع از خود، خندق دور شهر حفر کنند. محمد به جای انتخاب نظر گروه اول، نظر گروه دوم را پذیرفت. (همان، ص ۲۵۵/ طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۱۴-۴۸۲۵) این کار باعث شد تا مواد غذایی و کالاهای اساسی به سختی وارد شهر شود. هنگامی که مشاوران منصور شنیدند که نفس زکیه در مدینه قیام کرده است خوشحال شدند؛ زیرا آنجا را برای قیام مناسب نمی‌دانستند. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۲۱)

۶-۷. غفلت محمد از عباسیان و دشمنان درون مدینه

محمد از عباسیان و حامیان آنها در مدینه غفلت کرده بود. آنها در شهر آزاد بودند و این خود یکی از عوامل شکست محمد در جنگ بود. اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عباس دستور داد روسری سیاهی بر مناره مسجد برافراشتند. این کار باعث شد سپاهیان محمد گمان کنند، عباسیان وارد شهر شده‌اند. از این رو، جنگ را رها کردند و گریختند. (همان، ص ۴۸۴/ یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۶۸/ ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۷) یعقوبی می‌نویسد: «اسماء در مدینه بود و با محمد بن عبدالله دشمنی داشت». (یعقوبی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۶۸)

۷. آثار و پیامدهای قیام

قیام محمد آثار و نتایج به‌دنبال داشت. در این قسمت، سعی شده است نتایج و پیامدهای مستقیم و نیز مسائلی که از قیام نفس زکیه متأثر شده‌اند، بیان شوند.

۷-۱. تلاش عباسیان برای مشروعیت بخشی سیاسی به خود

عباسیان پس از روی کار آمدن، به دنبال مشروعیت برای حکومت خود بودند. آنان از علویان مقبولیت و مشروعیت کمتری داشتند. علویان از سال‌ها پیش مدعی جانشینی پیامبر بودند و خلافت را حق خود می‌دانستند. حال، عباسیان پس از به قدرت رسیدن باید در برابر ادعای آنان،

دلایل و استناداتی برای مشروعیت بخشی به حکومت خود بیابند. از این رو آنان نظریه «وراثت اعمام» را که منصور مبتدع و مطرح کننده آن بود، مطرح کردند. در سنت جاهلی عرب، وراثت عم بر وراثت بنت ارجحیت داشت. عباسیان از این نظریه استفاده کردند و خود را جانشین پیامبر دانستند؛ اما تلاش‌های منصور در جهت جلب نظر فقها و استفاده از آرا و نظرات آنها در این زمینه، نشان دهنده عدم موفقیت نظریه «وراثت اعمام» است.

۲-۷. رشد مرثیه سرایی در ادب شیعه

شعر، آیینه تمام‌نمای اوضاع سیاسی و اجتماعی هر جامعه، و بازگوکننده مسائل و حوادثی است که در یک جامعه اتفاق می‌افتد. با توجه به سختی‌ها و مصیبت‌هایی که در زمان منصور بر بنی‌حسن گذشت، به ویژه ماجرای قیام محمد و به شهادت رسیدن او، شاهد رشد مرثیه سرایی در این دوره هستیم. مرثیه‌هایی که درباره محمد سروده شده است، در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، و دیوان شعرای قرن دوم هجری یافت می‌شود.

۳-۷. سخت‌گیری و فشار بر علویان

پس از سرکوبی قیام محمد، گذشته از دستگیری بزرگان بنی‌حسن و کشته شدن یا درگذشت بسیاری از آنها در زندان منصور - که می‌تواند پیامد قیام محمد نفس زکیه باشد - منصور تلاش‌های همه‌جانبه‌ای در جهت کنترل فعالیت علویان آغاز کرد تا از اقدامات احتمالی علویان ضد حکومت خود جلوگیری کند. در این راستا، او اموال و املاک بنی‌حسن و دیگر علویان، از جمله امام صادق علیه السلام را ضبط کرد. (طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۵۳ / ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۹۴)

۴-۷. تاثیرگذاری بر مدینه

پس از پایان قیام محمد، منصور سیاست‌های تنبیهی برای مردم مدینه در پیش گرفت. کسانی را که به محمد پیوسته و از او حمایت کرده بودند، بازخواست و تنبیه کرد. از سوی دیگر، دستور داد مدینه را محاصره اقتصادی کنند، که تا پایان حکومت منصور پابرجا بود. این امر باعث شد مدینه در قحطی به سر برد و مردم در سختی باشند. و دیگر از قیام‌ها و فعالیت‌های سیاسی دیگر بر علیه عباسیان حمایت نکنند.^۱

۱. درباره سیاست‌های تنبیهی منصور، ر. ک: طبری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۸۶۱ - ۴۸۶۷ / ابن‌اثیر، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۹۶.

۷-۵. تأثیرگذاری بر قیام‌های دیگر

قیام محمد، آغاز فعالیت‌های سیاسی بر ضد عباسیان بود. محمد با حرکت خود در برابر منصور، آغازگر جنبش ضد عباسی شد که چندین سال ادامه یافت. پس از او چند تن دیگر از حسنیان نیز راه او را ادامه دادند و در برابر عباسیان قیام کردند. پس از نفس زکیه، ابراهیم در بصره، حسین بن علی (صاحب فخ) در مدینه، یحیی بن عبدالله در طبرستان، و ادريس بن عبدالله در مغرب قیام کردند. در این میان، ادريس توانست در مغرب حکومتی تشکیل دهد. بنابراین، وی نخستین حکومت حسنی را پس از چندین قیام تأسیس کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه با استنادهای موجود، می‌توان چنین استنباط کرد که حسنیان خود را از عباسیان، به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر می‌دانستند و در واقع خود را مصداق حقیقی خاندان پیامبر می‌شمردند. از این رو، و مطابق این معیار، حق جانشینی پیامبر را متعلق به خود می‌دانستند. محمد نیز با تکیه بر ادعاهایی نظیر وراثت ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام حسب (افتخارات پدری) و نسب (خون و نژاد) والاتر، و بیعت عباسیان با او در عهد اموی، خلافت را حق خود می‌دانست و حاکمیت منصور را قبول نداشت. نامه محمد نفس زکیه به منصور، گویای این مطالب است. تأکید محمد بر ارتباط نسبی‌اش با پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنرانی‌ها و نامه‌های خود و بهره‌گیری او از این ارتباط به عنوان معیاری مشروعیت بخش برای جانشینی پیامبر، این مسئله را به مثابه یکی از مشخصه‌های فکری قیام نفس زکیه مطرح می‌کند؛ و در واقع هدف منصور از ارائه نظریه «وراثت اعمام»، یعنی اولویت عمو بر دختر و پسر عمو در ارث‌بری، پاسخ‌گویی به ادعاهای محمد نفس زکیه است که تحت عنوان «وراثت بنات» مطرح شده‌اند.

از مشخصه‌های دیگر فکری قیام محمد، مسئله مهدویت اوست که از اوایل قرن دوم هجری در او تجلی کرد و او را به عنوان مهدی موعود و وعده‌داده شده پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح ساخت. البته مهدویت محمد، در معنای نجات‌بخش برای او معنا می‌یابد. این ویژگی تا مرگ نفس زکیه با او همراه بود. مهدویت محمد، در بروز و ظهور و پیشبرد اهداف و آمال سیاسی او بسیار مؤثر و

کارساز بود. یکی از شعارهای اساسی محمد، احیا و اجرای احکام اسلامی و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. که بر مبنای آن می‌توانست از حمایت گروه‌های بی‌شمار معتقد به قرآن و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخوردار باشد. نفس زکیه بر مبنای این شعارها حکومت عباسیان را فاقد مشروعیت و غیراسلامی معرفی می‌کند و در نامه خود به منصور، او را فرعون و دشمن خدا می‌نامد.

قیام محمد، آثار و پیامدهای فکری، اجتماعی و سیاسی به‌دنبال داشت. گذشته از عدم موفقیت نظریه وراثت اعمام و رشد مرثیه‌سرایی در ادب شیعه و سخت‌گیری و فشار بر علویان، این قیام آغازگر تلاش‌های سیاسی و نظامی بر ضد عباسیان و درگیری‌های دامنه‌دار علویان و عباسیان در قرن دوم هجری و قرون بعدی بود، که به تشکیل حکومت شیعه نیز انجامید. از نتایج دیگر این قیام، به چالش کشیدن و رسوا کردن رژیم بود که داعیه جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خلافت دینی را با خود داشت.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح مهیار خلیلی، ج ۹، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا.
۲. ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
۳. _____، مقدمه، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۱۰ ق.
۴. ابوالعباس حسنی، احمد بن ابراهیم، المصابیح، عبدالله بن عبدالله بن احمد بن احمد الحواتی، الطبعة الثانية، عمان، مؤسسه الامام زید بن علی الثقافیة، ۱۴۲۳ ق.
۵. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، مقدمه و تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، کتاب فروشی صدوق، ۱۳۴۹.
۶. ابن طقطقی، محمد بن علی (ابن طباطبا)، تاریخ فخری در آداب ملک داری و دولت های اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۷. اللیثی، سمیره مختار، جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ترجمه محمد حاجی تقی، قم، مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۴.
۸. الهی زاده، محمد حسن، جنبش حسنیان؛ ماهیت فکری و تکاپوهای سیاسی، قم، مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۵.
۹. _____، جنبش حسنیان در اوایل عصر عباسی؛ ماهیت فکری و تکاپوی سیاسی، پایان نامه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، تحقیق و تعلیق محمد باقر محمودی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۹۷۷ م.
۱۱. جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ پنجم، بی جا، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تصحیح احمد فهمی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ ق.
۱۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶.
۱۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا.

۱۵. عمر فوزی، فاروق، نشأة الحركات الدينية و السياسية في الاسلام، اردن، الأهلية، ۱۹۹۹م.
۱۶. کاظمی پوران، محمد، قیام‌های شیعه در عصر عباسی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمة ابوالقاسم پاینده، ج ۲، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۸. _____، التنبيه و الاشراف، ترجمة ابوالقاسم پاینده، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۱۹. مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، مقدمه، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۴ تا ۶، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۴.
۲۰. محلی، حمید بن احمد بن محمد، الحدائق الوردية في مناقب الائمة الزيدية، تحقيق مرتضى المحطوري الحسني، صفا، مطبوعات مكتبة مركز بدر، ۱۴۲۳ق.
۲۱. هارونی الحسني، يحيى بن حسين بن هارون، الافادة في تاريخ الائمة الزيدية، تحقيق و تعليق محمد يحيى سالم غران، صعده، دار الحكمة اليمانية، ۱۴۱۷ق.
۲۲. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشيعة، تصحيح و تعليق محمد صاد آل بحر العلوم، نجف، مكتبة المرتضوية، ۱۳۵۵.
۲۳. يعقوبی، احمد بن ابی يعقوب (ابن واضح)، تاريخ يعقوبی، ترجمة محمد ابراهيم آيتی، ج ۲، چاپ پنجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

24. G. Deverdun, "Hasani" , *Encyclopedia of Islam*. V.III, Leiden. 1979.

25. J.Lassener, *The shaoing of Abbasid Rule*, New Jersey, New Jersey University press, 1998.